

## جایگاه باخترگرایی در رفتار راهبردی چین (بررسی موردی عربستان سعودی)

### چکیده:

با گسترش توجه ایالات متحده به سمت شرق در تلاش برای مهار چین، پکن عمق بیشتری به سیاست متنوع‌سازی روابط خود داده تا بتواند آثار منفی تمرکز ایالات متحده بر شرق آسیا را تقلیل دهد. بخشی از این متنوع‌سازی معطوف به استراتژی باخترگرایی یا تمرکز بر غرب آسیا بوده است. در میان کشورهای غرب آسیا، گسترش روابط چین با عربستان سعودی به دلیل نقش مهم در بازار انرژی و تاثیرگذاری بر طیف وسیعی از دولت‌های اسلامی و عربی نمونه خوبی برای استراتژی باخترگرایی چین است. در این راستا، پرسش اصلی این پژوهش مطرح می‌شود که باخترگرایی چه جایگاهی در رفتار راهبردی چین دارد و جایگاه عربستان سعودی در این استراتژی کجاست؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که با توجه به وضعیت توزیع قدرت در نظام بین‌الملل و ایجاد فرصت‌های جدید در حوزه‌های نیاز به منابع انرژی، مقابله به گسترش نفوذ ایالات متحده و و ابتکاراتی نظیر جاده ابریشم نوین، جایگاه استراتژی باخترگرایی در رفتار راهبردی چین تقویت شده و در این استراتژی عربستان سعودی جایگاه کلیدی دارد. مقاله با استفاده از روش تحقیق تاریخی با رویکرد توصیفی-تحلیلی و روش تبیینی و انجام شده است.

**واژگان کلیدی:** باخترگرایی، چین، عربستان سعودی، ایالات متحده، نظام بین‌الملل

## **The position of Occidentalism in China's Strategic behavior (case study of Saudi Arabia)**

### **Abstract:**

As the United States expands its attention to the East in an effort to contain China, Beijing deepens its policy of diversifying its relations in order to reduce the negative effects of the United States' focus on East Asia. Part of this diversification has been leaning towards the strategy of occidentalism or focusing on West Asia. Among the countries of West Asia, the expansion of China's relations with Saudi Arabia is a good example of China's occidentalism strategy due to its important role in the energy market and its influence on a wide range of Islamic and Arab states. In this regard, the main question of this research is what is the position of occidentalism in China's Strategic behavior? How is the position of Saudi Arabia defined in this occidentalism strategy? The findings of the research show that due to the state of power distribution in the international system and the creation of new opportunities in the areas of need for energy resources, Countering the expansion of US influence, and initiatives such as the New Silk Road, the position of occidentalism in China's Strategic behavior has been strengthened and Saudi Arabia has a key position in this strategy. The article is done using historical research method with descriptive-analytical approach and explanatory method.

**Keywords:** Occidentalism, China, Saudi Arabia, United States, International system

در نظام بین‌الملل جمهوری خلق چین به مرور به یک قدرت بزرگ تبدیل شده است؛ به نحوی که این کشور توانسته است سهم خود از منابع قدرت جهانی را افزایش دهد. ارتقا چین جامع بوده و در ابعاد مختلفی توانمندی‌های آن بسیار بیشتر از گذشته شده و این کشور در اکثر معادلات و موضوعات بین‌المللی و طرح ابتکارات راهبردی و همچنین حضور در مناطق کلیدی جهان ایفای نقش می‌کند. اصولاً کاهش تمرکز قدرت ایالات متحده در نظام بین‌الملل و وارد شده نظام به دوره تغییر سیستمیک<sup>۱</sup> محدودیت‌های گسترش حضور دولت-هایی نظیر چین در مناطق غیرپیرامونی را کاهش داده و حرکت به سمت مناطقی که حوزه‌های نفوذ سنتی ایالات متحده بوده‌اند (نظیر غرب آسیا و آمریکای لاتین) را تسریع نموده است. در میان این مناطق، غرب آسیا به دلیل ویژگی‌های ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک، اهمیت فوق‌العاده‌ای برای چین پیدا کرده است.

از دهه ۱۹۹۰، چین روابط گسترده‌ای را با کشورهای آسیای باختری آغاز نموده و نقشی را برای خود به عنوان یک غول سرمایه‌گذاری، ایجاد پروژه‌های زیرساختی و واردکننده انرژی تعریف نموده است. عربستان سعودی نیز به عنوان یکی از اقتصادهای مهم آسیای باختری با بزرگترین ظرفیت تولید نفت در منطقه، به شریک مهم چین تبدیل شده است. آن‌ها روابط دیپلماتیک را در سال ۱۹۹۰ برقرار کردند (عربستان سعودی آخرین کشور حوزه خلیج فارس بود که چین را رسماً به رسمیت شناخت)، اما در سه دهه گذشته روابط دوجانبه دو کشور تشدید شده و جمهوری خلق چین و عربستان سعودی پیوندهای تنگاتنگ و فزاینده‌ای با یکدیگر برقرار کرده‌اند. در سال ۱۹۹۹، جیانگ زمین، رئیس‌جمهور چین اولین رئیس دولت چین بود که از عربستان سعودی دیدن کرد و اهمیت عمیق‌تر ریاض برای پکن را نشان داد. اخیراً نیز یعنی در سال ۲۰۲۲ چین و عربستان سعودی در جریان سفر شی جین پینگ رئیس کنونی دولت چین به این پادشاهی، «توافقنامه مشارکت راهبردی» امضا کردند که بر روابط رو به رشد بین پکن و متحد دیرینه آمریکا که به دنبال متنوع‌سازی بیشتر است، تأکید می‌کند. عربستان سعودی مدت‌ها متحد نزدیک ایالات متحده بوده است، اما روابط چین با این کشور به سرعت در حال تقویت بوده است و به روابط پیچیده‌تری تبدیل شده است.

گسترش روابط چین با عربستان سعودی در قالب استراتژی باخترگرایی چین قابل بررسی است و بر این اساس پرسش اصلی این پژوهش مطرح می‌شود که باخترگرایی چه جایگاهی در رفتار راهبردی چین دارد؟ جایگاه عربستان سعودی در این استراتژی باخترگرایی چگونه تعریف می‌شود؟ فرضیه‌ای که این در این معبر به آن پرداخته می‌شود این است که با توجه به وضعیت قطبیت در نظام بین‌الملل و ایجاد فرصت‌های جدید در حوزه‌های نیاز به منابع انرژی، مقابله با گسترش نفوذ ایالات متحده و و ابتکاراتی نظیر جاده ابریشم نوین، جایگاه باخترگرایی در رفتار راهبردی چین تقویت شده و در این استراتژی عربستان سعودی جایگاه کلیدی دارد.

<sup>۱</sup> - دوره تغییر سیستمیک کنونی به این معنا نیست که چین به برابری کامل با ایالات متحده دست یافته است، بلکه منظور این است که وضعیت بین‌المللی آن به سمت یک ابرقدرت رو به بهبود است

از آنجاکه ما استراتژی حاکم بر رفتار چین را بررسی و واکاوی می‌کنیم؛ از روش تحقیق تاریخی با رویکرد توصیفی - تحلیلی استفاده می‌شود سپس از روش تبیینی در باب چگونگی تاثیرگذاری ساختار نظام بین‌الملل بر رفتار دولت‌ها بهره خواهیم گرفت. در گردآوری اطلاعات، نیز مقاله از روش مطالعه‌ی اسنادی، کتابخانه‌ای و منابع اینترنتی استفاده کرده است.

## ۱- پیشینه پژوهش

ژی کوان<sup>۱</sup> در مقاله‌ای تحت عنوان «تحلیل و چشم‌انداز استراتژی پیشرفت چین به سمت غرب در آسیای مرکزی»، به طور مختصر به بررسی عملیات، پیشرفت و محدودیت‌های جمهوری خلق چین در پنج کشور آسیای مرکزی از منظر امنیتی و اقتصادی در دهه‌های پس از ارائه «استراتژی حرکت به سمت غرب» می‌پردازد و آسیای مرکزی را به عنوان عرصه دیگری برای رقابت چین و آمریکا می‌نامد. (2022, 哲全) فولتون<sup>۲</sup> در مقاله‌ای تحت عنوان «موقعیت عربستان سعودی در طرح یک کمربند و یک راه چین»، بیان می‌کند که نقش عربستان سعودی به عنوان یک قدرت منطقه‌ای خاورمیانه، همراه با برنامه توسعه بلندپروازانه چشم‌انداز ۲۰۳۰ این پادشاهی، این کشور را به شریکی مهم در ابتکار یک کمربند و یک راه برای چین تبدیل کرده است. در این مسیر استدلال مقاله این است که چین در توسعه روابط خود با عربستان سعودی، با تمرکز بر اهداف توسعه‌ای ابتکار یک کمربند و یک راه و چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی، از رویکرد مصون‌سازی استراتژیک پیروی کرده است (Fulton, 2020). لولنز<sup>۳</sup> و دیگران نیز در مقاله‌ی با عنوان «بازی بزرگ چین در خاورمیانه» استدلال می‌کنند که چین در دهه‌های گذشته ردپای اقتصادی، سیاسی و تا حدی کمتر امنیتی خود را در خاورمیانه افزایش داده است و به بزرگترین شریک تجاری و سرمایه‌گذار خارجی برای بسیاری از کشورهای منطقه تبدیل شده است. این حضور اقتصادی رو به رشد احتمالاً آن را به تعامل گسترده‌تر با منطقه می‌کشانند، به گونه‌ای که می‌تواند به طور قابل توجهی بر منافع برخی کشورها از جمله اروپا تأثیر بگذارد (Lons et al, 2019). سان<sup>۴</sup> در یادداشتی تحت عنوان «به سوی غرب: پاسخ چین به توازن مجدد آمریکا»، بیان می‌دارد که با شروع چرخش ایالات متحده از خاورمیانه به آسیا، چین شروع به بحث در مورد محور خود از آسیا به سمت قلب اوراسیا کرد. به باور سان برخلاف آسیا پاسیفیک، جایی که چین و ایالات متحده درگیر رقابت استراتژیک هستند، در غرب، دو کشور با تهدیدات مشترک مواجه هستند و منافع مشترکی در مهار تروریسم، تأمین منابع انرژی، ثبات افغانستان و تضمین عدم اشاعه دارند که سبب می‌شود این مناطق حوزه تعارضی دو کشور نباشد. همچنین با کاهش تمرکز آمریکا از عراق و افغانستان فضای مناسبی برای چین مهیا خواهد شد (Sun, 2013).

ادبیات موجود حاوی تحلیل‌های مفیدی در زمینه‌های مختلف هستند و برخی مطالب تحقیق حاضر نیز با ادبیات مذکور همپوشانی دارد، با این حال مقاله حاضر با توجه به بررسی جامع و پرداختن به استراتژی باخترگرایی چین و گسترش روابط چین با عربستان سعودی در قالب این استراتژی، از آثار مطرح شده متفاوت می‌گردد

1. 哲全

2. - Fulton

3. -Lons

4. - Sun

## ۲- چارچوب مفهومی: استراتژی کلان و رقابت بین‌دولتی

چین به‌طور گسترده به‌عنوان یک قدرت بزرگ نوظهور در نظر گرفته می‌شود و اکثر ناظران معتقدند که مسلماً یک استراتژی کلان دارد. استراتژی کلان یک قدرت بزرگ نیز اغلب با رقابت ادراک‌شده یا واقعی یک دولت با دولت دیگر درهم‌تنیده است. بنابراین، ارزیابی اهمیت توانایی رو به رشد این کشور، مستلزم درک روشی است که رهبران آن به دنبال تحقق منافع کشورشان با توجه به منابع خود و زمینه بین‌المللی که در آن فعالیت می‌کنند، هستند.

تئوری استراتژیک توضیح می‌دهد که چگونه بازیگران از ابزارهای موجود برای دستیابی به اهداف خود در مجموعه‌ای از انتخاب‌ها و مسیرها استفاده می‌کنند. آنچه هر مطالعه در مورد استراتژی را متمایز می‌کند این فرض است که بازیگران فقط برای تحقق اهداف برنامه‌ریزی نمی‌کنند، بلکه این کار را در زمینه‌ای انجام می‌دهند که باید واکنش احتمالی دیگران را نیز پیش‌بینی کنند. در این دیدگاه، آنچه استراتژی کلان را به‌عنوان یک مفهوم متمایز می‌کند ماهیت آن نیست بلکه دامنه آن است؛ زیرا به دیدگاه کلی در مورد اینکه چگونه رهبران یک کشور طیف گسترده‌ای از قابلیت‌های مرتبط با استراتژی‌های نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک را برای تعقیب اهداف بین‌المللی ترکیب می‌کنند، اشاره دارد (Goldstein, 2005: 18).

توجه به این نکته مهم است که استراتژی کلان با سیاست خارجی تعریف یکسانی ندارد. سیاست خارجی به ابزارهای دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی اشاره دارد که یک دولت برای پیشبرد و حفظ منافع خود به کار می‌گیرد. استراتژی کلان توصیف جامعی از سیاست‌های خارجی یک کشور نیست. آن به‌طور خاص به پیوندهای علی بین این سه ابزار و اهداف امنیتی دولت می‌پردازد. این تمرکز بر منطق علی و منافع امنیتی یکی از ویژگی‌های متمایز استراتژی کلان است (Goldstein, 2005: 19). به عبارت دیگر، استراتژی کلان به پیوندهای علت و معلولی بین اهداف استراتژیک یک کشور و ابزار دستیابی به آن‌ها می‌پردازد.

به عقیده بری بوزان<sup>۱</sup>، استراتژی کلان نظریه‌ای است در مورد اینکه چگونه یک دولت می‌تواند به بهترین شکل ممکن امنیت را در پرتو منابع ملی و محدودیت‌های بین‌المللی تامین کند (Posen, 1984: 2). به عبارتی، یک دولت چگونه می‌تواند به‌طور معقولانه به منافع (اهداف) ملی در پرتو توانایی‌های (ابزار و منابع) کشور و محدودیت‌های بین‌المللی که با آن روبه‌رو است خدمت کند.

اصولاً، تعاریف زیادی از استراتژی کلان وجود دارد، با این حال اکثر این تعاریف بن‌مایه مشترکی دارند. اول، استراتژی کلان بر دید بلندمدت متمرکز است و در قالب‌های گسترده تنظیم شده است. یعنی، استراتژی کلان فرآیندی است که از طریق آن

---

<sup>۱</sup> - Barry Posen

یک دولت اهداف بلندمدت را به ابزارها تحت عنوان یک چشم‌انداز فراگیر و پایدار برای پیشبرد منافع ملی مرتبط می‌کند. علاوه بر این، استراتژی کلان باید در نظر بگیرد که با استفاده از کدام منابع می‌توان به این هدف دست یافت. لازم به ذکر است که استراتژی کلان در خلاء نیز تدوین نمی‌شود. تدوین یک استراتژی کلان صحیح بر اساس ارزیابی از قدرت یک کشور و همچنین تجزیه و تحلیل شکل نظام بین‌الملل (یعنی قطبیت یا توزیع قدرت در نظام بین‌الملل) ایجاد می‌شود.

برای مطالعه استراتژی کلان، چارچوب مفیدی توسط کریستوفر لاین<sup>۱</sup> به این صورت خلاصه شده است که استراتژی کلان یک فرآیند سه مرحله‌ای است که شامل ۱. تعیین منافع امنیتی یک دولت، ۲. شناسایی تهدیدات آن منافع و ۳. تصمیم‌گیری در مورد بهترین شیوه به کارگیری منابع دولت برای حفاظت از این منافع می‌باشد (Wang, 2006: 3). این مفهوم‌سازی، راهنمای مفیدی برای استراتژی کلان یک دولت ارائه می‌کند.

به پیروی از مفهوم سه مرحله‌ای استراتژی کلان، رهبران چین بر سه دسته منفعت ملی مهم یا به گفته خود مقامات منافع محوری تمرکز کرده‌اند: حفظ نظم داخلی و افزایش قابلیت دولت در مواجهه با کشمکش‌های داخلی؛ دفاع در برابر تهدیدات خارجی علیه حاکمیت ملی و سرزمینی؛ مهار جدایی‌طلبی و جلوگیری از تایوان برای اعلام استقلال دوژور (خضری، ۱۳۹۱: ۶۸۳-۶۸۲). برای پیشبرد و حفاظت از این منافع امنیتی، چین می‌بایست توانایی‌های خود را ارتقاء دهد. نظریه واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل پیش‌بینی می‌کند که هدف چین این است که قدرت خود را ارتقا دهد. در دنیایی که هیچ اقتدار مرکزی برای محافظت از دولت‌ها در برابر تجاوز وجود ندارد، یک کشور تلاش می‌کند تا قدرت بیشتری نسبت به دیگران به دست آورد تا توانایی پیشبرد و حفاظت از منافع امنیتی خود را داشته باشد. تاریخ مدرن چین اظهارات واقع‌گرایی را در مورد قدرت تأیید می‌کند. ضعف‌های چین در قرن نوزدهم، قدرت‌های غربی و ژاپن را قادر ساخت تا به حاکمیت و منافع سرزمینی چین تجاوز کنند. برای رهایی کشور از این رنج و ضعف، نسل‌هایی از رهبران چینی تلاش کردند تا کشوری قدرتمند را بازسازی کنند. آنها متوجه این قانون در سیاست بین‌الملل شدند که ضعف باعث تهاجم و قدرت باعث امنیت می‌شود. بر این اساس بود که داشتن کشوری قدرتمند موضوع ثابت دولت‌های معاصر چین شد.

با این حال، در پسا جنگ سرد، ارتقاء قدرت چین با «محدودیت‌های ساختاری نظام بین‌الملل» تحت برتری ایالات متحده مواجه بوده است. این واقعیات چین را در وضعیتی قرار می‌دهد که استراتژی‌ای را جهت دستیابی به اهداف زیر دنبال نماید:

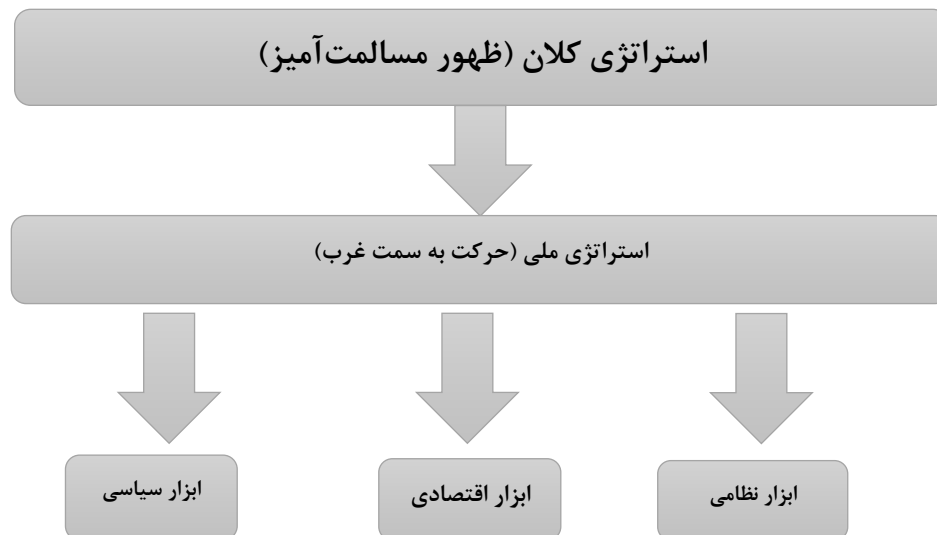
- دستیابی به کاهش شکاف قدرت با ایالات متحده (برای دستیابی به آستانه امنیتی در پیش‌بینی مقابله‌های احتمالی با دولت مسلط در آینده)
- خنثی کردن سیاست‌ها، اقدامات و توانایی‌های آمریکا (که مانعی برای ظهور چین می‌تواند باشد)

<sup>۱</sup> - Christopher Layne

• اجتناب از تحریک آشکار دولت مسلط.

درک مقامات چین از این امر، به اتخاذ استراتژی کلان «ظهور مسالمت آمیز»<sup>۱</sup> جهت کاهش شکاف قدرت بدون برانگیختن حساسیت‌های بین‌المللی در مورد چین و پیامدهای افزایش قدرت بین‌المللی آن منجر شد. مینا و هدف این استراتژی ایجاد یک محیط بین‌المللی صلح آمیز برای رشد قدرت چین و در نتیجه توازن قدرت ایالات متحده است. برخی در توضیح این استراتژی بر عوامل داخلی تأکید دارند.<sup>۲</sup> با این حال، ملاحظات داخلی تنها بخشی از استراتژی کلان چین را توضیح می‌دهد. این کشور همچنین به فشارها و محدودیت‌های بین‌المللی نیز پاسخ می‌دهد. بواقع، احتمال تلاش ایالات متحده برای جلوگیری از ظهور چین و هراس دولتهای همسایه نیز باید مورد توجه مقامات چین قرار گیرد.

از نظر روش‌ها، به نظر می‌رسد که یکی از فرآیندهای کلیدی در این مسیر، «باخترگرایی» (حرکت به سمت غرب) می‌باشد. استراتژی حرکت به سمت غرب یا تقویت روابط با کشورهای غرب جغرافیایی یکی از کلیدی‌ترین متغیرهای نقش آفرین در روند ظهور مسالمت آمیز محسوب می‌شود. اصولاً، در سطح استراتژیک، رهبران جمهوری خلق چین به عدم توازن‌های متعدد پی بردند و این مستلزم اقدامات اصلاحی برای ایجاد توازن نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک چین بود. به همین دلیل، نیروهای بانفوذ بر «باخترگرایی» تأکید داشتند که می‌تواند محرکی برای توسعه گسترده و دروازه‌های به آسیای مرکزی و فراتر از آن باشد. بنابراین، در ذیل استراتژی کلان مجموعه‌ای از استراتژی‌ها و برنامه‌های ملی قرار می‌گیرد که جزئی‌تر از استراتژی کلان هستند و به‌جای بلندمدت بر میان‌مدت متمرکز است و در ذیل یک استراتژی ملی نیز ابزارهای دقیق‌تری وجود دارد که برای حفظ ثبات داخلی و انسجام اجتماعی، حفظ رشد و شکوفایی اقتصادی و حفظ حاکمیت ملی طراحی شده‌اند (شکل ۱). جهت درک مطالب مطرح شده در ادامه وضعیت قطبیت در نظام بین‌الملل و تاثیر آن بر پیشبرد استراتژی باخترگرایی در رفتار راهبردی چین و جایگاه عربستان سعودی در این استراتژی مورد تبیین و بررسی قرار می‌گیرد.



شکل ۱: استراتژی کلان چین و استراتژی‌های فرعی

<sup>۱</sup> - peaceful rise

<sup>۲</sup> - در این دیدگاه، سیاست خارجی چین پاسخ به نیازهای داخلی برای مدرنیزاسیون کشور و ایجاد یک جامعه نسبتاً خوب است.

### ۳- وضعیت قطبیت در نظام بین‌الملل و باخت‌گرایی در رفتار راهبردی چین

در حالی که اکثر محققان روابط بین‌الملل اذعان دارند که شکل ساختار نظام بین‌الملل یا تعیین قطبیت مهم است، منتها هیچ اتفاق نظری در میان آن‌ها در مورد قطبیت دوران پس از جنگ سرد وجود نداشته است. برخی واقع‌گرایان در دهه ۱۹۹۰ با استناد به مفروضات خود بر اساس نظریه موازنه قدرت، استدلال کردند که «چندقطبی در برابر چشمان ما در حال ظهور است» (Walsh, 2003, 2006; Mearsheimer, 1990; Waltz, 1993, 1997; Layne, 2003, 2006). برخی همچون باری بوزان و آلی ویور<sup>۱</sup> نیز در صدد تبیین ساختار قطب‌بندی ۱+۴ بودند. این ساختار، نشانگر وجود یک ابرقدرت و چهار قدرت بزرگ (چین، اتحادیه اروپا، ژاپن، روسیه) است. این نظام به‌زعم ساموئل هانتینگتون<sup>۲</sup> یک دنیای «تک-چندقطبی» است. در این دوران آمریکا دیگر تنها ابرقدرت نیست، بلکه شماری دیگر از قدرت‌های بزرگ وجود دارد که آمریکا در حل و فصل مسائل جهانی ناگزیر از جلب مشارکت آن‌ها است (Huntington, 1999). در مقایسه با این فرض‌ها و نظریه‌ها، کسانی چون لین<sup>۳</sup> (۱۹۹۳)، ولفورث<sup>۴</sup> (۱۹۹۹) و کراتهامر<sup>۵</sup> (۱۹۹۰) معتقد بودند که تک‌قطبی شکل ساختار بین‌المللی پس از جنگ سرد را مشخص می‌کند و ایالات متحده تنها ابرقدرت باقی‌مانده است (Varisco, 2013, Krauthammer, 2002/03: 5, Wohlforth, 1999).

از وضعیت تک‌قطبی تعبیرهای مختلفی صورت گرفته که البته بن‌مایه همه آنها مشترک است. اعتقاد عده‌ای بر این قرار است که «تک-قطبی نظامی است که در آن سهم یک دولت از منابع سیستم نسبت به دولت‌های دیگر به صورت نامتوازن است» (Gautam, 2014: 35). ولفورث نیز اظهار می‌دارد که «وضعیت تک‌قطبی ساختاری است که در آن قابلیت‌های یک دولت به حدی زیاد است که مقابله و توازن در برابر آن امکان‌پذیر نیست» (César & Agnol, 2018: 500). این نشان‌دهنده این واقعیت است که قطب‌ها در مقیاس مطلق تعریف نمی‌شوند، بلکه نسبت به یکدیگر و سایر دولت‌ها تعریف می‌شود. بر این اساس، برای تعیین قطبیت، باید توزیع توانایی‌ها را مورد بررسی قرارداد و دولتی را تعیین کرد که سهم آن از منابع کل به‌وضوح آن را در جایگاهی متناسب با آن قرار می‌دهد (Ikenberry et al, 2009: 5).

در دو دهه بعد از فروپاشی شوروی، ایالات متحده با هر معیار از توانمندی‌ها برتر بود. برتری ایالات متحده آمریکا بر این واقعیت استوار بود که این کشور تنها کشوری است که مالک دارایی‌هایی به‌ویژه نظامی و اقتصادی است.<sup>۶</sup> برای مثال تقریباً یک‌چهارم تولید ناخالص داخلی جهانی (۱۳,۲۴۵ میلیارد دلار) و نزدیک به ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی در میان کشورهای چین-ژاپن، روسیه، فرانسه، بریتانیا، آلمان و چین - را به خود اختصاص داده بود. توانایی‌های عظیم نظامی آن تقریباً ۴ درصد از تولید ناخالص داخلی آن را نشان

1 - Barry Buzan & Ole Waever

2 - Samuel Huntington

3 - Layne

4 - Wohlforth

5 - Krauthammer

۶. برای اطلاعات بیشتر در خصوص داده‌ها رجوع کنید به:

World Bank national accounts data Data and OECD National Accounts data files, SIPRI Military Expenditure for all countries (1988-2020) at <https://www.sipri.org/databases/milex>



می‌داد و نیمی از هزینه‌های نظامی جهان (۵۲۸ میلیارد دلار - ۴۶ درصد) را به خود اختصاص داده بود. همچنین هزینه‌های نظامی آن در مورد تحقیق و توسعه (۷۵ میلیارد دلار) نیز بیش از مجموع دیگر کشورهای جهان بود.<sup>۱</sup>

از این رو، در هر شاخص که این معیارهای مذکور نشان می‌دهد، توزیع قدرت در جهان یک ساختار سلسله مراتبی را تشکیل می‌داد که ایالات متحده در سطح بالای این ساختار بود. اگرچه معیارها خام است، اما ایالات متحده ظاهراً از یک پیشبرد قابل توجه در حوزه اقتصادی و هزینه‌های نظامی برخوردار بود. این تمرکز بالقوه نظامی و اقتصادی در ایالات متحده محیط و نظم بین‌المللی بعد از جنگ سرد را از پیشینیان خود در چهار قرن گذشته متمایز و آن را وارد مرحله تک‌قطبی کرد. این وضعیت و نظم تک‌قطبی گذرا و موقتی نبود و پتانسیل ماندگاری برای چندین دهه را داشته است.

در ذیل نظم مذکور، لیست نگرانی‌های امنیتی کشورهای غیر از دولت مسلط، می‌تواند شامل خود دولت مسلط یا دیگر دولت‌ها باشد. درک تهدید نسبت به هر کدام از آن‌ها مستلزم جهت‌گیری و رفتار متفاوتی خواهد بود. چین نیز از این امر مستثنی نیست. در اواسط دهه ۱۹۹۰ تهدیدات احتمالی ایالات متحده در راس لیست نگرانی‌های امنیتی این کشور قرار گرفت. به دنبال یک دوره گذار بسیار کوتاه پس از پایان جنگ سرد که طی آن تحلیلگران چین در مورد احتمال کاهش شدید نقش آمریکا در شرق آسیا حدس زدند، ترس چین در مورد ایالات متحده به سرعت رشد کرد. اصولاً، درحالی که نگرانی‌ها در مورد تهدیدات غیرسنجی افزایش یافت، رهبران چین بزرگ‌ترین تهدید وجودی را دولت محور معرفی کردند؛ تهدیدی که توسط تنها ابرقدرت جهان ایجاد می‌شود (نه تنها در معرض خطر قدرت نظامی و نفوذ اقتصادی، بلکه توسط آرمان‌های دموکراسی و حقوق بشر ترویج شده توسط ایالات متحده نیز در خطر بود). بنابراین، چین دلیل کافی برای نگرانی از دولت برتر و پاسخگویی به آن داشته است. هر چند، الزامات رشد اقتصادی، چین را ملزم به تلاش برای تداوم روابط خود با ایالات متحده کرده است.

چنین واقعیاتی رویکرد و نگاه چین به وضعیت عمومی نظم بین‌المللی را شکل می‌دهد. اولین ویژگی از دیدگاه چین به این صورت است که هر نظم مستقر، تجلی خاصی از هرم قدرت است و این امر مهم‌ترین عنصر نظم بین‌المللی محسوب می‌شود. ویژگی دوم، درک چین از وجود جنبه‌های تهدید آمیز در نظم بین‌المللی موجود است که باید تغییر کنند. چین جنبه‌های خاصی از برتری ایالات متحده را تهدیدی علیه منافع امنیتی خود می‌داند و معتقد است که ایالات متحده توانایی‌های لازم برای به چالش کشیدن رشد چین را دارد. ویژگی سوم نیز این است که چین به حفظ مشی همکاری با آمریکا و بعد نهادی نظم به‌عنوان عنصر اساسی دیگر نظم بین‌المللی به‌ویژه لایه اقتصادی اهمیت زیادی می‌دهد. از آنجا که چین لایه اقتصادی نظم را برای خود سود آور می‌داند و بر هم زدن این بعد می‌تواند منافع آن را با چالش مواجه سازد؛ تداوم این ویژگی از اهمیت حیاتی برخوردار است.

<sup>۱</sup>. رجوع کنید به:

World Bank national accounts data Data and OECD National Accounts data files, SIPRI Military Expenditure for all countries(1988-2020) at <https://www.sipri.org/databases/milex>.

World Out of Balance: International Relations and the Challenge of American Primacy, Book by Stephen Brooks and William Wohlforth, 2008, P.29.

در مواجهه با چنین واقعیاتی، چین توانسته سهم خود از منابع قدرت جهانی را افزایش دهد و به منصفه ظهور برسد. ظهور یک قدرت بزرگ نیز به معنای کاهش اختلاف قدرت آن با دولت برتر جهان است. بنابراین، در شرایط کنونی، گرچه آمریکا همچنان سهم عظیمی از منابع قدرت جهانی را در اختیار دارد، اما تا حدی از تمرکز قدرت در نظام بین‌الملل کاسته شده است. چنین نمودی چین را مهم‌ترین قدرت نوظهوری ساخته که نظم بین‌الملل را وارد دوره تغییر سیستمیک به معنای تغییر قطبیت (دوره تغییر سیستمیک کنونی به این معنا نیست که چین به برابری کامل با ایالات متحده دست یافته‌است، بلکه منظور این است که وضعیت بین‌المللی آن به سمت یک ابرقدرت رو به بهبود است.) کرده است. یکی از مهمترین متغیرهای نقش آفرین در این روند رفتار راهبردی قدرت‌های در حال ظهور است. در روند مذکور، همانگونه که اشاره شد، استراتژی کلان چین در زمینه «ظهور مسالمت آمیز» وعده دستیابی به اهداف راهبردی این کشور است. به عبارتی، با تمرکز بر استراتژی ظهور مسالمت آمیز، چین تلاش کرده که قدرت ملی خود را ارتقاء دهد و در عین حال نگرانی‌های بین‌المللی را به حداقل برساند. از فرایندهای کلیدی در این عمل نیز باخت‌گرایی است.

اصولاً، باخت‌گرایی واژه‌ای است که اشاره به نگاه به غرب دارد. این واژه در ادبیات سیاسی چین به معنای نوعی نگاه به سمت آسیای غربی است. دولت چین به طور رسمی توجه به سمت غرب آسیا و به‌ویژه حوزه خلیج فارس را تحت‌عنوان باخت‌گرایی یا استراتژی «حرکت به غرب»<sup>۱</sup> نمی‌نامد، اما این استراتژی در سال‌های اخیر به واژگان ژئواستراتژیکی مهمی در میان محققان سیاست خارجی چین تبدیل شده است. در ادبیات موسع، منظور از باخت در میان این محققان، کلیه مناطق غربی چین در آسیا از جمله، آسیای جنوبی، آسیای مرکزی و خاورمیانه شامل این باخت می‌شوند و در نگاه مضیق، باخت شامل خاورمیانه و به‌ویژه حوزه خلیج فارس می‌شود.

لیو یائو معتقد است بهترین روش برای ارتقای امنیت چین، توجه به غرب آسیا است. از نظر لیو یائو، غرب به جای مرز، محل پیشروی چین، توسعه سین کیانگ و تبت، دوستی با کشورهای خاورمیانه، و بهترین سیاست است که تمام تلاش خود را برای گسترش همکاری با دولت‌های غرب آسیا انجام دهیم (1: 2022, 哲全). این استراتژی، توسط وانگ جیسی، یکی از برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین محقق روابط بین‌الملل چین، در مقاله‌ای که در اکتبر ۲۰۱۲ در گلوبال تایمز منتشر شد، مطرح گردید (Markey, 2020). وانگ از اینکه چین باید یک برنامه استراتژیک «به سمت غرب» داشته باشد، حمایت کرد و معتقد است که استراتژی به سمت غرب اساساً «توازن مجدد» چین است. از نظر او «توازن مجدد استراتژیک»<sup>۲</sup> دیپلماسی چین به سمت غرب به اهداف عمده‌ای چون ایجاد مشارکت‌های منطقه‌ای که «فضای مانور استراتژیک»<sup>۳</sup> چین را گسترش می‌دهد (مزایای دیگری مانند تثبیت مناطق ناآرام غربی چین را فراهم می‌کند) و به حداقل رساندن اصطکاک در روابط آمریکا و چین را به همراه خواهد داشت (Jisi, 2012). وی تأکید کرد: «غرب رفتن» می‌تواند ضعف جغرافیایی چین را به یک مزیت جغرافیایی تبدیل کند که این امر زیربنای استراتژی دیپلماتیک و جایگاه جهانی چین در چند دهه آینده است» (2: 2022, 哲全).

<sup>۱</sup> - 西進策略- March west

<sup>۲</sup> - strategic rebalancing

<sup>۳</sup> - strategic maneuvering space

برخی از ارزیابی‌های چینی نیز از منطق وانگ پیروی می‌کنند. برای مثال، سان شیانیو<sup>۱</sup> استدلال می‌کند که اولویت دادن به توسعه غربی باعث کاهش «فشار خارجی»<sup>۲</sup> می‌شود؛ در حالی که از رقابت شدیدتر ایالات متحده و چین که ناشی از ارتقاء «موقعیت استراتژیک»<sup>۳</sup> چین در آسیای شرقی دریایی است، اجتناب می‌شود. پنگ بو از مؤسسه روابط بین‌الملل ارتش آزادی بخش خلق نیز خاطر نشان می‌کند که مصادیق و ابتکارات این استراتژی به چین کمک می‌کند تا روابط اقتصادی با دیگر کشورها ایجاد کند و در عین حال «از رقابت مستقیم با ایالات متحده در منطقه شرقی اجتناب کند» (Wuthnow, 2017: 12).

این توازن‌سازی مجدد در قالب باخترگرایی در رفتار راهبردی چین در دوره تغییر سیستمیک در نظام بین‌الملل را می‌توان در قالب دلایل زیر دسته‌بندی نمود:

### ۱.۳- تشدید رقابت استراتژیک با ایالات متحده در حوزه پیرامونی چین

نظم بین‌المللی بعد از جنگ سرد بر تسلط ایالات متحده، بر اساس ساختار قدرت به‌ویژه نظامی و نهادهای برتون وودز از جمله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، متکی بود. از این رو راهبرد کلان ایالات متحده در پسا جنگ سرد تداوم تفوق این کشور در نظام بین‌الملل بود که در این راستا سیاست‌هایی مهمی همچون حفظ تعهدات جنگ سردی خود، حضور در مناطق کلیدی در معادلات بین‌المللی از سوی این کشور دنبال شد. از نتایج چنین سیاست‌هایی این بود که توجه آمریکا به آسیا پاسیفیک را به همراه داشت. توجه این کشور به اهمیت فزاینده منطقه مذکور در ابعاد اقتصادی و امنیتی به‌ویژه ظهور فزاینده چین طبیعی است (Campbell, 2016: 269).

تمرکز ایالات متحده به حوزه پیرامونی چین دارای ابعاد چندگانه است. این تمرکز در قالب روابط ایالات متحده با ژاپن، کره جنوبی، استرالیا و هند برجستگی بیشتری دارد. کره جنوبی و ژاپن به‌عنوان متحدان ایالات متحده میزبان بخش قابل توجهی از نیروهای آمریکایی در خاک خود هستند. یکی از مهم‌ترین اقدامات اخیر در جهت تحکیم روابط ایالات متحده با این دولت‌ها در جهت مهار چین، ایجاد اتحاد چهارجانبه موسوم به کواد با حضور ایالات متحده، ژاپن، هند و استرالیا است و قرار است کره جنوبی نیز به این پیمان افزوده شود. ایالات متحده کماکان به اعلام تعهد خود مبنی بر تعهد خود برای ارائه بازدارندگی گسترده<sup>۴</sup> به ژاپن و کره جنوبی (مربوط به چتر هسته‌ای ایالات متحده که ژاپن و کره جنوبی را پوشش می‌دهد) اشاره کرده است (Takenaka, 2021).

بخشی دیگر از گسترش حضور ایالات متحده در حوزه پیرامونی چین، گسترش روابط با استرالیا بوده است. روابط که در قالب پیمان آنزوس شکل منسجمی پیدا کرده بود (O'Neill, 2012: 2-3) در سالیان اخیر در قالب معاهده آکاس با حضور بریتانیا به شکل فزاینده‌ای تقویت شده است. روابط ایالات متحده با استرالیا، بخش مهمی از برنامه آمریکا برای مهار نفوذ چین در منطقه آسیا-پاسفیک است. بخش مهمی از سیاست مهار چین نیز معطوف به ایجاد اتحاد با هند بوده است. تقویت روابط ایالات متحده با هند در سال ۲۰۰۴ با امضای موافقت‌نامه مشارکت استراتژیک<sup>۵</sup> سرعت گرفت. همچنین در مارس ۲۰۰۶ بوش و مانموهان سینگ موافقت‌نامه با مضمون موافقت‌نامه صلح‌آمیز هسته‌ای را امضا کردند که می‌توان آن را نقطه اوج روابط دو کشور دانست. ارتقای روابط با هند به دلیل موقعیت جغرافیایی،

<sup>1</sup> - Sun Xianpu

<sup>2</sup> -external pressure

<sup>3</sup> - strategic position

<sup>4</sup> - Extended Deterrence

<sup>5</sup> -Strategic partnership

جمعیتی، اقتصادی و نظامی هند به عنوان دولتی که توان موازنه چین در منطقه آسیا-پاسفیک را دارد، در طی دو دهه اخیر به بخش مهمی از سیاست خارجی ایالات متحده در این منطقه تبدیل شده و نوعی استمرار در آن در طی دو دهه اخیر را شاهد هستیم.

تلاش ایالات متحده برای تقویت حضور خود در محیط پیرامونی چین سبب شده تا چین برای ایجاد فضای حیاتی توجه خود را به سمت مناطق مختلف جهان و به ویژه غرب آسیا جلب نماید؛ مناطقی که به باور این کشور آمریکا در حال خروج از آنها است و احتمالاً نقش آفرینی آن کمتر می‌شود. این باخترگرایی از بعد اقتصادی، هم سبب ایجاد بازارهای جدید برای محصولات چینی می‌گردد هم توان جذب سرمایه برای سرمایه‌گذاری بیشتر در چین را فراهم می‌کند. از منظر سیاسی و امنیتی نیز سبب ایجاد فضایی حیاتی برای رخنه در بین متحدان ایالات متحده و به گونه‌ای خروج از تنگنای استراتژیکی است که توسط ایالات متحده در شرق آسیا برای چین ایجاد شده است.

### ۲.۳- نیازهای انرژی چین

دوره تغییر سیستمیک سبب شده تا دیدگاه‌ها نسبت به شیوه تامین انرژی در جهان نیز دچار تغییراتی شود. این امر فضا را برای حضور فعال‌تر چین در کانون‌های تامین انرژی دنیا و به ویژه منطقه راهبردی خلیج فارس آماده ساخته و با توجه به نیاز روزافزون چین به مصرف انرژی، این مسئله توانسته روند دسترسی چین به این منابع را تسریع کرده و سطح امنیت انرژی این کشور را بهبود بخشد. جمهوری خلق چین پرجمعیت‌ترین کشور جهان و بزرگترین مصرف‌کننده انرژی در جهان است. رشد قابل توجه اقتصادی پایدار آن از اواخر دهه ۱۹۷۰، اشتباهات فزاینده‌ای را برای انرژی (و سایر منابع طبیعی) برانگیخته است و این وضعیت برای مدت طولانی تغییر نخواهد کرد. چرا که در دهه‌های اخیر انرژی مقله‌ای است که می‌توان آن را مکمل رشد و توسعه کشورها دانست. چین نیز به عنوان کشوری که رشد و توسعه اقتصادی آن در دهه‌های اخیر با سرعت بالایی در حال حرکت است، دلیلی بر این مدعاست، که انرژی نقش مهمی را در روند رشد و توسعه این کشور داشته است.

چین با درک و فهم این موضوع در دهه‌های اخیر کوشش‌های مضاعفی برای توسعه روابط با کشورهای صاحب ذخایر نفت در منطقه مذکور، به ویژه آن کشورهای مهمی که در منطقه تعیین‌کننده هستند، انجام داده است تا در راستای آن بکوشد دستاورد خود را از ذخایر این منطقه هرچه بیشتر ارتقاء بخشد. این افزایش واردات انرژی چین از خاورمیانه که پیامد افزایش نیازمندی‌های انرژی این کشور بوده است، حضور بیشتر چین در خاورمیانه را رقم زده است (Xinchun, 2014: 39). یکی از مهم‌ترین تجلی‌های حضور چین در خاورمیانه تقویت روابط دوجانبه با کشورهای حاضر در منطقه خاورمیانه از جمله کشورهای شورای همکاری خلیج فارس است. بیشترین تعاملات میان چین با این کشورها، در بعد اقتصادی به ویژه انرژی است. اهمیت این کشورها برای چین از یک طرف به لحاظ تأمین کردن منابع انرژی و بازار صادراتی کالاهای چینی است و از طرف دیگر، به سرمایه‌گذاری‌های کشورهای این شورا در چین مایل و متوقع است. همچنین پیشبرد طرح‌های اقتصادی چین نیز تعاملات با این کشورها را ضروری ساخته است (Alterman, 2013: 1-3). نگاهی به برخی از قدرت‌های کلیدی در این منطقه این روند را نشان می‌دهد.

برای نمونه، عربستان سعودی که یکی از قدرت‌های کلیدی و شریک امنیتی ایالات متحده محسوب می‌شود، در حال تبدیل شدن به بزرگترین منبع نفت وارداتی چین و یک شریک اقتصادی مهم فزاینده است. چین و عربستان سعودی روابط قوی و رو به رشدی دارند.

یک تحلیلگر آمریکایی عقیده داشت که روابط اقتصادی دوجانبه بین دو کشور هم «عمیق و هم گسترده»<sup>۱</sup> شده است (Lippman, 2013: 256).

از سال ۲۰۰۲، عربستان سعودی منبع اصلی نفت خام وارداتی چین بوده است و ریاض به بیجینگ تضمین‌های مکرر داده است که چین می‌تواند روی این پادشاهی برای ارائه این تضمین حساب کند. تفسیر رسمی خیرگزاری داخلی چین به طور خلاصه ارزش عربستان سعودی نسبت به سایر تولیدکنندگان نفت حوزه خلیج فارس را برای چین نشان می‌دهد: «عربستان سعودی یک تأمین‌کننده نفت بسیار خوب و قابل‌اعتماد است. این کشور مانند نیجریه نیست که آن‌قدر مملو از عوامل نامشخص است که عرضه نفت آن به شدت در نوسان است. مانند عراق و ایران هم نیست که عرضه نفت آن‌ها تحت تأثیر شرایط سیاسی ناپایدار قرار گیرد» (Scobell & Nader, 2016: 35). بنابراین، در عصر پسا جنگ سرد، تولیدکنندگان بزرگ نفتی چون عربستان سعودی، برای چین اهمیت بیشتری پیدا کردند و خاورمیانه به منطقه ژئواستراتژیک تبدیل شده است.

چین با تجارت دوجانبه به ارزش ۸۷.۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۱، بزرگترین شریک تجاری عربستان سعودی است. صادرات چین به عربستان سعودی به ۳۰.۳ میلیارد دلار رسید، در حالی که واردات چین از این پادشاهی به ۵۷ میلیارد دلار رسید. عربستان سعودی به طور مداوم یکی از دو منبع اصلی نفت چین است و روسیه منبع دیگر است و در سال ۲۰۲۱ کمی بیش از ۱۷ درصد از واردات نفت خام چین را به خود اختصاص داده است. در مواجهه با تحریم‌های مجدد ایالات متحده علیه ایران، صادرات عربستان سعودی به چین بین اوت ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۰ تقریباً دو برابر شده است و علیرغم پیامدهای اقتصادی ویروس کرونا، واردات نفت خام چین از عربستان سعودی در طول سه ماهه اول سال ۲۰۲۰ به میزان ۱.۷۷ میلیون بشکه در روز باقی ماند (Zhou, 2020). در جدول زیر، ۱۵ کشور برتر که ۹۰.۱ درصد نفت خام وارداتی به سرزمین اصلی چین را در طول سال ۲۰۲۱ تأمین کردند، آورده شده است.

کشور	میلیارد دلار	درصد از کل واردات
عربستان	۳۹/۹	۱۷/۴٪
روسیه	۳۵/۸	۱۵/۶٪
عراق	۲۳/۵	۱۰/۲٪
عمان	۲۰/۲	۸/۸٪
آنگولا	۱۷/۳	۷/۵٪
کویت	۱۴/۱	۶/۲٪
امارات متحده عربی	۱۴	۶/۱٪
برزیل	۱۳/۸	۶٪
مالزی	۷/۳	۳/۲٪
نروژ	۵/۸	۲/۵٪

<sup>۱</sup> -wide and deep

۲/۳٪	۵/۳	ایالات متحده
۱/۸٪	۴/۱	کنگو
۱/۷٪	۳/۸	قطر
۳/۳٪	۵/۴	کلمبیا
۱/۶٪	۳/۷	بریتانیا
۱/۶٪	۳/۶	کلمبیا

### جدول ۱: برترین تأمین کنندگان نفت خام وارداتی چین (۲۰۲۱)

Source: Workman, 2021, Top 15 Crude Oil Suppliers to China at:  
<https://www.worldstopexports.com/top-15-crude-oil-suppliers-to-china/>

البته همکاری انرژی چین و عربستان در بخش‌های مختلف نیز روند رو به رشدی داشته است. در بخش نفت، همکاری‌ها از صادرات صرف نفت به حوزه‌هایی مانند پالایش در حال گسترش است. همکاری در سایر بخش‌های انرژی، از جمله گاز طبیعی و حتی انرژی هسته‌ای و نیز تجارت و سرمایه‌گذاری دوجانبه نیز در حال رشد بوده است.

در مجموع، اهمیت انرژی برای چین و پیچیدگی استراتژی دریای جنوبی چین نیز باعث شده است که چین امیدوار باشد که کریدور غرب را ایجاد کند و انرژی را از مناطق مهمی چون خاورمیانه مستقیماً از طریق زمینی به چین منتقل کند. مسلماً در این مسیر عربستان سعودی به عنوان یکی از کشورهای کلیدی دارای ذخایر عظیم انرژی با توانمندی بالا در کنترل بازار نفت، نقش بی‌نظیر و مهمی در میان تولیدکنندگان نفت خواهد داشت.

### ۳.۳ - پیشبرد ابتکار و طرح «جاده ابریشم نوین»

علاوه بر دلایل ذکر شده، جمهوری خلق چین که سابقه چند دهه‌ای در ایجاد الگوهای خاص در توسعه روابط با کشورهای جنوب داشته، فضایی مناسب برای ایجاد ابتکارات جدید خود نیز یافته که یکی از مهم‌ترین آنها ایده «یک کمربند، یک راه» است. پیشنهاد اولیه طرح جاده ابریشم نوین یا «یک کمربند، یک راه» توسط شی جین پینگ، رئیس‌جمهوری خلق چین در سال ۲۰۱۳ مطرح شد. عبارت «یک کمربند» به جاده ابریشم زمینی اشاره دارد، مسیر تجاری که چین را از طریق مناطق وسیع آسیای مرکزی و خاورمیانه به اروپا متصل می‌کند. عبارت «یک راه» نیز دربردارنده راه دریایی موجود در جنوب شرقی آسیا است که چین را به جنوب شرقی آسیا، جنوب آسیا، شرق آفریقا و مدیترانه متصل می‌کند (Weng et al, 2021). جاده ابریشم یک ابتکار و طرح کلان بین‌المللی چین معاصر است که عمدتاً روابط بین چین و کشورهای در حال توسعه را گسترش می‌دهد. جاده ابریشم دارای معانی گسترده‌ای از جمله تجارت انرژی، مالی، پیوند زیرساختی، مبادلات فرهنگی و ..... است.

منطق درونی و اهمیت جاده ابریشم نوین مبتنی بر این است که دربردارنده منافع اقتصادی و ژئواستراتژیک عمده‌ای برای چین است. منافع اقتصادی این طرح به معنای حرکت ظرفیت‌های مازاد شرکت‌های چینی به‌خصوص در بخش ساخت‌وساز به خارج و ارتقا توان رقابتی

آن‌ها و یکپارچگی اقتصادی بیشتر منطقه‌ای است. منافع استراتژیک نیز استفاده از جاده ابریشم نوین به‌عنوان ابزاری برای اعمال نفوذ منطقه‌ای برای تحت تأثیر قرار دادن دستور کار سیاسی دولت‌های هدف است (Meltzer, 2017). از این رو، با راه‌اندازی این ابتکار یعنی جاده ابریشم زمینی، مبادلات بین چین و کشورهای در حال توسعه آسیای مرکزی و خاورمیانه نزدیک‌تر می‌شود و پس از تحقق پیوند، یکپارچگی اقتصادی و وابستگی متقابل امکان‌پذیر می‌شود.

بنابراین، روابط چین با خاورمیانه علاوه بر اینکه حول محور تقاضای انرژی در حال توسعه است، با پیشبرد طرح جاده ابریشم زمینی نیز در پیوند است. خاورمیانه (جایی که عربستان سعودی از نفوذ سیاسی، اقتصادی و مذهبی قابل توجهی برخوردار است) به عنوان یک چهارراه مهم استراتژیک برای مسیرهای تجاری که آسیا را به اروپا و آفریقا متصل می‌کند، برای آینده «یک کمربند، یک راه» (که برای قرار دادن چین در مرکز شبکه‌های تجاری جهانی طراحی شده است) مهم است.

ضمناً، ابتکار «چشم انداز ۲۰۳۰»<sup>۱</sup> عربستان سعودی که یک برنامه تنوع اقتصادی متکی به سرمایه‌گذاری و تخصص خارجی است، با پروژه‌های جاده ابریشم که ردپای اقتصادی چین در خاورمیانه را تعمیق می‌بخشد، هم‌افزایی طبیعی دارد که منجر به همکاری نزدیک‌تر می‌شود. نکته‌ای که ولیعهد هنگام حضور در بیجینگ به آن اشاره کرد: «ابتکار جاده ابریشم و جهت‌گیری استراتژیک چین با چشم انداز ۲۰۳۰ پادشاهی بسیار هماهنگ است» (Fulton, 2020:2).

بنابراین، رهبران هر دولت، دیگری را به عنوان یک شریک بلندمدت مهم می‌بینند که به رفع طیفی از اهداف اقتصادی و سیاسی کمک می‌کند. برای چین، عربستان سعودی دو ویژگی منحصر به فرد و مهم ارائه می‌دهد که از ابتکار «جاده ابریشم نوین» پشتیبانی می‌کند: موقعیت جغرافیایی استراتژیک مهم و نقش آن به عنوان یک ابرقدرت انرژی. از منظر جغرافیایی، عربستان سعودی در موقعیت خوبی برای استفاده از برنامه‌های طرح مذکور قرار دارد. این کشور بزرگی است که تقریباً ۸۰ درصد از شبه جزیره عربستان را اشغال می‌کند و تنها کشوری است که هم به خلیج فارس و هم به دریای سرخ دسترسی ساحلی دارد. با توجه به تنگه‌های هرمز و باب المندب که در بازارهای جهانی انرژی قرار دارند، عربستان سعودی یک مسیر ترانزیت جایگزین احتمالی در سراسر شبه جزیره در صورت محدود یا بسته شدن دسترسی به هر یک از آن‌ها ارائه می‌کند. اهمیت جغرافیایی آن به دلیل مرکزیت آن در خاورمیانه، مرز مشترک با هشت کشور، که بیشترین آن‌ها در جهان عرب است، ترکیب می‌شود و عربستان سعودی را در مرکز بسیاری از مسائل منطقه‌ای قرار می‌دهد و آن را به بازیگری مهم برای تعامل دیپلماتیک تبدیل می‌کند (Fulton, 2020:6). از منظر انرژی نیز همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد موقعیت عربستان سعودی به عنوان یک ابرقدرت نفتی و یکی از منابع اصلی نفت وارداتی برای چین مهم است.

برای عربستان نیز، چین علاوه بر یک شریک اقتصادی مهم، هم به عنوان یک بازار بلند مدت انرژی و هم به عنوان منبع سرمایه‌گذاری در پروژه‌های مرتبط با «چشم انداز ۲۰۳۰» پادشاهی، کمک می‌کند تا عربستان روابط خود را با قدرت‌های فرامنطقه‌ای به‌ویژه در مواجهه با کاهش تعامل ایالات متحده در خاورمیانه متنوع و گسترده کند.

#### ۴- چالش‌های استراتژی باخترگرایی چین

<sup>۱</sup> - Vision for 2030

در حالی که «چرخش به سمت غرب» چین فرصت‌های زیادی در حوزه روابط دو جانبه این کشور با کشورهای کلیدی منطقه چون عربستان سعودی مهیا ساخته است، اما مسائل قابل توجهی نیز وجود دارد که می‌تواند محدودیت‌هایی در روابط چین با عربستان تحت لوای این استراتژی ایجاد کند.

#### ۱.۴- رقابت ایران و عربستان سعودی

از زمان انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، که با تغییر سیاست ایالات متحده مبنی بر اتکا به ایران و عربستان سعودی برای مدیریت امنیت منطقه، به طور اساسی فضای سیاسی خلیج فارس را تغییر داد، عربستان سعودی نسبت به ایران و سیاست‌های منطقه‌ای آن محتاط بوده است. خانواده‌های سلطنتی سنی عرب خلیج فارس با مشاهده جایگزینی رژیم سلطنتی ایران با یک جمهوری شیعه، از پتانسیل گسترش ایدئولوژی‌های ضد سلطنتی و انقلابی اسلامی در سراسر مرزها آگاه بودند. با این حال، به طور کلی‌تر، رهبران ریاض نگران بودند که بلندپروازی‌های ایران برای رهبری همه مسلمانان می‌تواند بر نفوذ عربستان در خارج و مشروعیت در داخل تأثیر بگذارد. ایران به عنوان کشوری که به دنبال صدور نسخه حکومتی خود، یعنی جمهوری اسلامی است، به عنوان یک تهدید مستقیم برای نظام حکومتی عربستان عمل می‌کند (Houghton, 2022: 4).

مسلماً جای تعجب ندارد که رابطه نزدیک چین با ایران، نگرانی‌های عربستان سعودی را به دنبال خواهد داشت. روابط ایران و چین عمیق و طولانی مدت است. در سال ۲۰۱۶، در جریان سفر شی جین پینگ به چندین کشور خاورمیانه، جمهوری خلق چین یک مشارکت جامع استراتژیک با هر دو طرف (یعنی عربستان سعودی و ایران) در عرض چند روز امضا کرد. بعد از قطع روابط دیپلماتیک بین ریاض و تهران و افزایش احساس ناامنی در هر دو کشور متعاقب اعدام شیخ نمر روحانی شیعه مذهب، چین مراقب بود روابط خود را با هر دو کشور به طور همزمان گسترش دهد و از درگیر شدن در رقابت آنها اجتناب کند. به طور مشابه، در اواخر سال ۲۰۱۹، چین تمرین‌های دریایی نظامی را به طور جداگانه با عربستان سعودی و ایران در عرض چند هفته انجام داد. همچنین روابطش با عربستان سعودی در ۲۰۲۲ را در حالی ارتقاء می‌دهد که در مارس ۲۰۲۱ برنامه همکاری ۲۵ ساله با ایران امضا کرده است. این مثال‌ها و نمونه‌ها نشان می‌دهد که چین قصد دارد به ایجاد روابط با دو طرف خلیج فارس ادامه دهد و کنار گذاشتن یک طرف سودی برای چین نخواهد داشت. با کاهش نفوذ ایالات متحده در منطقه، فضا برای نقش‌آفرینی بیشتر چین در تنظیم روابط دولت‌ها در خلیج فارس افزایش یافته است. از این منظر، ایران و عربستان از وساطت چین در کاهش اختلافات خود استقبال کردند که منجر به انعقاد تفاهم‌نامه ۲۰۲۳ بین ایران و عربستان برای از سرگیری مجدد روابط و کاهش تنش‌ها بین طرفین شد.

با این حال، این نباید با بی‌طرفی اشتباه گرفته شود. روابط چین با ایران کم‌اهمیت‌تر از روابط با عربستان سعودی نیست. اما این دو مشارکت ارزش برابری ندارند. عربستان سعودی از نفوذ بسیار بیشتری در خاورمیانه برخوردار است و رهبران این کشور نیز با ارائه انگیزه‌های اقتصادی مثبت و جذاب به چین، تلاش کرده‌اند که به سیاست چین تا حدی شکل دهند که تاکنون مؤثر واقع شده است. تحریم‌های بین‌المللی و رویکرد «تجدید نظر طلب انقلابی» ایران نیز به این امر دامن زده است.

#### ۲.۴- ایالات متحده آمریکا



در حال حاضر، ایالات متحده همچنان عنصری تأثیرگذار در غرب آسیا است و با وجود تنش بین واشنگتن و ریاض، ایالات متحده همچنان مهمترین شریک عربستان سعودی است. این مسئله سبب می‌شود که نوعی فشار از سوی واشنگتن به ریاض وارد شود تا از گسترش قابل توجه روابط عربستان با چین جلوگیری نماید.

کشورهای خاورمیانه نیز از محدودیت‌های چین به عنوان یک تأمین کننده امنیت آگاه هستند و بنابراین، روابط خود را با ایالات متحده به دقت مدیریت می‌کنند. به عنوان مثال، پس از ابراز نگرانی ایالات متحده در مورد پیامدهای امنیتی احتمالی افزایش همکاری‌های فناوری بین اسرائیل و چین، برخی از شرکت‌های اسرائیلی از معاملات با شرکت‌های چینی عقب نشینی کردند (Lons, 2019: 6). مایک پمپئو<sup>۱</sup> وزیر امور خارجه و جان بولتون<sup>۲</sup> مشاور امنیت ملی وقت آمریکا، هر دو به مقامات اسرائیلی گفتند که بین بیجینگ و واشنگتن یکی را انتخاب کنند. و مقامات ایالات متحده به شدت با معرفی سیستم‌های 5G هوآوی به بازارهای خاورمیانه مخالفت کرده‌اند و به آنها اشاره می‌کنند که خطرات امنیتی احتمالی ممکن است با دسترسی این شرکت به شبکه‌های آنها مانند فناوری نظارت تهاجمی همراه باشد (Fulton, 2019: 16).

بنابراین، ایالات متحده همچنان در منطقه خاورمیانه چالش‌های جدی برای چین به وجود آورده است. اگر چین بخواهد راهبرد دنباله‌روی را با ایالات متحده در منطقه پیش گیرد، برتری ایالات متحده را تقویت می‌کند و از طرف دیگر نیز به دنبال آن نیست که «خصومت متمرکز» آمریکا را علیه خود برانگیزد. بنابراین چین به دنبال استراتژی موفقیت آمیز برای توسعه حضور خود در خاورمیانه به طور کلی و عربستان سعودی به طور خاص بوده است. در این مسیر چین به صورت آرام، تدریجی و «نرم» به دنبال توسعه و گسترش نفوذ خود در مناطق راهبردی است. به عبارتی حضور منطقه‌ای خود را با استفاده از ابزارها و سازوکارهای اقتصادی در درجه اول گسترش می‌دهد و سپس به آرامی حضور سیاسی و امنیتی خود را عمیق می‌سازد.

## نتیجه‌گیری

در پسا جنگ سرد طیف وسیعی از مشکلات در سطوح داخلی و خارجی جمهوری خلق چین را فرا گرفته بود که می‌بایست بر آن‌ها غلبه یابد. در سطح داخلی، چین می‌بایست رشد قدرت خود را حفظ کند و در سطح خارجی نیز می‌بایست پاسخهای احتمالی دیگر کشورها) به ویژه دولت برتر) را نسبت به رشد قدرت خود مد نظر قرار دهد. متاثر از این امر، جمهوری خلق چین از طریق استراتژی «ظهور مسالمت آمیز» تلاش کرد تا تصویری شفاف از خود به همسایگان و دولت برتر ارائه دهد. مبنای این انتخاب پاسخ منطقی و محاسبه شده به محدودیت‌های بین‌المللی بود که توسط ساختار نظام بین‌الملل تحمیل شده است.

اساساً، ویژگی‌های ساختار نظام بین‌الملل و وضعیت توزیع قدرت (قطبیت) پس از پایان جنگ سرد مهمترین عامل شکل دهنده به رویکرد و رفتار راهبردی چین بوده است. به نحوی که آنارشی حاکم بر نظام بین‌الملل و وضعیت توزیع قدرت، آمریکا را وادار ساخت تا برای تداوم برتری خود به آسیا پاسیفیک توجه مضاعفی داشته باشد که این امر پیامدهای ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی وافر برای چین به

---

<sup>1</sup> - Mike Pompeo

<sup>2</sup> - John Bolton

همراه داشت و سبب شد تا برای بقا و افزایش قدرت خود تلاش کند. نتیجه این تلاش قرار گرفتن چین در کانون تغییر سیستمیک به عنوان مهمترین روند شکل دهنده به تحولات بین‌المللی است.

استراتژی حرکت به سمت غرب یا تقویت روابط با کشورهای غرب جغرافیایی یکی از کلیدی‌ترین متغیرهای نقش آفرین در روند تغییر سیستمیک در سایه استراتژی کلان‌ظهور مسالمت‌آمیز این کشور محسوب می‌شود. این استراتژی یکی از اهداف چین برای خروج و دوری از بن‌بست راهبردی با ایالات متحده در شرق آسیا محسوب می‌شود، با این حال، اهداف مهم‌تر چین تلاش برای جایگزینی آمریکا و افزایش حضور و نفوذ خود در مناطق دیگر است تا ضمن ارتقای گستره نفوذ خود از نفوذ و جایگاه ایالات متحده بکاهد. چین این حضور و نفوذ را از طریق افزایش پیوسته تعامل اقتصادی خود با منطقه، برقراری روابط دوستی با همه کشورهای منطقه و اجتناب از سیاست‌هایی که منافع آمریکا را در منطقه به چالش می‌کشد، دنبال کرده است.

چین از این حرکت برای گسترش نفوذ استراتژیک خود در غرب استفاده می‌کند و در عین حال از رقابت مستقیم با ایالات متحده اجتناب می‌کند. این توصیف دقیقی از چگونگی توسعه روابط چین با کشورهایی چون عربستان سعودی به عنوان تجلی حرکت به سمت غرب است. بر این اساس، روابط چین و عربستان سعودی احتمالاً تحت سلطه همکاری اقتصادی خواهد بود. با این حال، از آنجایی که ردپای چین در خاورمیانه به عمیق‌تر شدن ادامه می‌دهد، نیاز به ایمن‌سازی دارایی‌های منطقه‌ای مهم آن و جمعیت رو به رشد مهاجران احتمالاً به اصلاح مجدد این رویکرد کمک خواهد کرد.

- خضری، رویا (۱۳۹۱)، «استراتژی آمریکا و چین در منطقه آسیا-پاسفیک همکاری و تعارض»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۵، شماره ۳

## References

- Alterman, John, (2013), “China's Balancing Act in the Gulf”, *CSIS*, Middle East Program.
- Campbell, Kurt, (2016), *The Pivot: The Future of American Statecraft in Asia*, (New York City: Hachette Book Group), 269-270.
- César, A; Agnol, D. (2018). Balancing in unipolarity: who is afraid of balance of power? *Brazilian Journal of International Relations*, Vol. 7, No. 3.
- Fulton, Jonathan, (2019), “China’s challenge to US dominance in the Middle East”, In *China’s great game in the Middle East*, By Lons, Camille et all ,The European Council on Foreign Relations.
- Fulton, Jonathan, (2020), “Situating Saudi Arabia in China’s Belt and Road Initiative”, *Asian Politics & Policy—Vol. 0, N.0—Pages 1–22*.
- Gautam, Asshriti, (2014), “Alliance Politics in a Unipolar World”. *IOSR Journal of Humanities and Social Science*. Vol.19, Issue3.pp.35-41.
- Griffiths, Martin, (2014), *Encyclopedia of International Relations and World Politics*, translated by Alireza Tayeb, Tehran: Ney Publishing. **[In Persian]**
- Goldstein, Avery, (2005), *Rising to the Challenge: China’s Grand Strategy and International Security*, Stanford, CA: Stanford University Press.
- Huntington, Samuel,(1999),“The Lonely Superpower”, *Foreign Affairs*,Vol.78, Issue2
- Houghton, Benjamin, (2022), “China’s Balancing Strategy Between Saudi Arabia and Iran: The View from Riyadh”, *Asian Affairs*, Vol. 53, No. 1.
- Khezri, Roya, (2012), “US and China strategy in the Asia-Pacific region, cooperation and conflict”, *Foreign Policy Quarterly*, Vol .25, No .3. . **[In Persian]**
- Krauthammer, Charles, (2002/03), “ The Unipolar Moment Revisited”. *The national Interest*. pp.5-17.
- Layne, Christopher, (2006), “The Unipolar Illusion Revisited: The Coming End of the United States’ Unipolar Moment,” *International Security*, Vol. 31, No. 2.
- Lippman, Thomas, (2013), *Saudi Arabia on the Edge: The Uncertain Future*, Washington, D.C.: Potomac Books.

- Lons, Camille, (2019), “China’s evolving role in the Middle East”, In China’s great game in the Middle East, By Lons, Camille et al, The European Council on Foreign Relations.
- Markey, D, (2020), *China’s Western Horizon: Beijing and the New Geopolitics of Eurasia*. Oxford University Press.
- Meltzer, Joshua P, (2017), “ China's One Belt One Road initiative: A View from the United States”. Brookings. Available at: <https://www.brookings.edu/research/chinas-one-belt-one-road-initiative-a-view-from-the-united-states/>
- Mearsheimer, John, (1990), “ Back to the Future: Instability in Europe After the Cold War”. *International Security*, Vol. 15, No.1.
- O’Neill, Andrew, (2012), *The Australian-US Alliance: Addressing Strategic Challenges in the 21st Century*. US Studies Center.
- Paul, T.V, (2005), “Soft Balancing in the Age of U.S. Primacy”, *International Security*, Vol. 30, No. 1, pp. 46–71.
- Posen, Barry, (1984), *The Sources of Military Doctrine: France, Britain, and Germany between the World Wars*, Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Scobell, Andrew and Nader, Alireza, (2016), *China in the Middle East*, RAND Corporation, Santa Monica, Calif.
- Sun, Yun, (2013), “March West: China’s Response to the U.S. Rebalancing”, Brookings Institution.
- Takenaka, Kiyoshi, (2021), “Suga says he and Biden agree to strengthen U.S.-Japan alliance, available at: <https://www.reuters.com/article/us-japan-usa-suga-biden-idUSKBN29W2GL>
- Waltz, Kenneth N, (2000), “Structural Realism after the Cold War”, *International Security*, Vol. 25, No. 1 , pp. 5–41.
- Jisi, Wang, (2014), “Marching Westwards”: The Rebalancing of China’s Geostrategy, *China in the World*, 2, 129-136
- Wallsh, David, (2013), *Syrian Alliance Strategy in the Post-Cold War Era: The Impact of Unipolarity*, *The Fletcher Forum of World Affairs*, Vol. 37, No.2.
- Wang, Yuan-Kang, (2006), “China’s Grand Strategy and U.S. Primacy: is China Balancing American Power? ”, The Brookings Institution.
- Waltz, Kenneth, (1993), “The Emerging Structure of International Politics”. *International Security*. Vol. 18, No.2 ,pp. 44-79.
- Waltz, Kenneth, (1997), “Evaluating Theories,” *American Political Science Review* 91, No. 4.
- Weng et al, (2021), *Challenges faced by Chinese firms implementing the ‘Belt and Road Initiative’: Evidence from three railway projects*, Elsevier Ltd.1-12.
- Wohlfort, William, (1999), “The Stability of a Unipolar World”, *International Security*, Vol. 24, No.1.

- Wuthnow, Joel, (2017), *Chinese Perspectives on the Belt Road Initiative: Strategic Rationales, Risks, and Implications*, National Defense University Press Washington, D.C.
- Xinchun, Niu, (2014), “China’s Interests in and Influence over the Middle East,” trans. Haibing Xing, *Contemporary International Relations*, Vol. 24, No. 1.
- Varisco, Andrea, (2013), *Towards a Multi-Polar International System: Which Prospects for Global Peace?*. *e-International Relations*.
- Zhou, Oceana, (2020), “China’s March crude imports from top supplier Saudi Arabia down 1.6% on year. *S&P Global*. Retrieved from <https://www.spglobal.com/platts/en/market-insights/latest-news/oil/042720-china-data-mar-crude-imports-from-top-supplier-saudi-arabia-down-16-on-year>.

#### منابع چینی

- 哲全, 李, (2022), 中國的中亞西進策略評析與展望, 國家安全研究所, <https://indsr.org.tw/uploads/indsr/files/202208/b2e7bb83>.